

گفت‌وگو با مریم حیدرزاده به بهانه حضور دوباره‌اش در عرصه رسمی

همرنگ جماعت شدن از رسوایی است

◀متأسفانه هنوز هم مردم با صداهای مشابهی که اصل‌شان وجود ندارد، ار تباط می‌گیرند



عکس: rafineno.ir

ترانه‌هایی از این جنس می‌خوانند. فکر نمی‌کنید که آنها هم چنین نگاهی دارند و اصولاً خودشان به دنبال قافیه‌وردیفنمی‌روند؟

شاید این‌طور باشد اما این رویکرد درستی نیست. چه چیزهای دیگری از ایران شبیه به کشور‌های غربی است که موسیقی‌مان بخواهد شبیه به آنها باشد؟ چرا هر کاری که دوست داریم انجام بدهیم را می‌گوییم خواسته‌ایم مثل کشور‌های غربی باشد؟ ما با باید همه‌چیزمان مثل آنها باشد یا هیچ‌چیزی را تقلید نکنیم. اگر استفاده از لیریک یک چیز ایپدیمی و جهانشمول است، اشکالی ندارد. اما واقعا این‌طور نیست و خیلی از هنرمندان برجسته موسیقی دنیا توجه ویژه‌ای به شعر دارند. لوندز کوهن و باب دپلن از جمله این خوانندگان هستند. ما کشوری هستیم که به‌لحاظ‌ادبی تاریخ بسیار غنی‌ای داریم و شعر در فرهنگ ما بسیار تأثیرگذار است، بنابراین همه چیز را نمی‌شود از دنیای غرب تقلید کرد. به‌نظر تان آیا می‌شسود در این شرایط به دنبال کار‌های ماندگار بود؟ شاید بهتر باشد این‌طور بپرسیم که رمز ماندگاری یک اثر از نظر شما چیست؟

یک ضرب‌المثلی هست که می‌گوید: «خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو». یک شاعر با ذوقی که اسمش خاطرمن نیست، این ضرب‌المثل را این‌طور تعبیر داده: «هم‌رنگ جماعت شدن از رسوایی است.» یعنی همیشه باید یک عده باشند که قرص و محکم در موضع خودشان بمانند. بعداً معلوم می‌شود که حق یا آنها بوده یا نه. حفظ‌کردن هنر و دچار تردید‌نشدن باعث جوادانگی چهره‌های ماندگاری چون استاد اوشیروان روحانی...می‌شود. خوشبختانه من الان در کنار آشفته بازار موسیقی پاپ این راه دیده‌ام که یک جرقه‌هایی از بازگشت به موسیقی سنتی ایرانی و موسیقی تلفیقی دار زنده می‌شود که اتفاق خوبی است و نشان می‌دهد که همه چیز در نهایت به اصل خود برمی‌گردد. جرقه امیدی که در بازگشت به اصالت‌ها وجود دارد، گرچه بسیار آرام است اما آدم را نسبت به آینده امیدوار می‌کند.

را بشنوند. انتقادات زیادی به این قطعات وارد است. صدای بعضی از این خوانندگان را اصلاح نمی‌شود تحمل کرد و من متعجبم که وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چطور به بعضی از این ترانه‌ها مجوز می‌دهد. این چند کلامی که در این موسیقی‌ها می‌شنوید، ترانه نیستند، بلکه کارهایی هستند که این دوستان می‌نویسند و دوستان‌مان در وزارت ارشاد‌هم به آنها مجوز می‌دهند. من همیشه به این موضوع انتقاد کرده‌ام و به احتمال قریب به‌یقین این حرف‌ها به‌ضرم تبدیل می‌شود. من

پاپ را به مسیری که با وضع امروزش متفاوت است برساند؟ اما در مورد بسؤال اصلی که شما مطرح کردید، حقیقت است که خیلی از بزرگ‌ترین موزیسین‌های دنیا تحصیلات آکادمیک نداشته‌اند و همیشه ذات هنر ندارد، ارتباط می‌گیرند و در این مورد خیلی هم نمی‌شسود به مردم خرده گرفت، به‌هر حال این چیزی است که وجود دارد.

شما به‌عنوان یکی از ترانه‌سرای مطرح موسیقی پاپ درباره آرایه کار‌های کاملاً تقلیدی خوانندگان از چهره‌های شناخته‌شده نسل قبل چه نظری دارید؟ در مورد موضوع تقلید و کپی‌کردن‌ها باید بگویم که من هم یکی از کسانی‌بودم که در آلبوم «ساز مخالف» به خوانندگی آقای کبیری درگیر آن شدم. در آن آلبوم که آهنگسازیش را آقای پدرام کشتکار انجام داد، همین هنوز هم مردم با صداهای مشابهی که اصل‌شان وجود ندارد، ارتباط می‌گیرند و در این مورد خیلی هم نمی‌شسود به مردم خرده گرفته، به‌هر حال این چیزی است که وجود دارد.

به‌نظر تان شناساخت فنی از فضای موسیقی و به عبارت دیگر تحصیلات آکادمیک موزیسین‌های ما می‌توانست این روند را متوقف کند یا موسیقی

این شیوه موسیقی - تئاتر تأکید دارد.

این اپرا که قالب اشعار و تصانیف آن را پرواز های سروده است، ترکیبی نو است از چستی‌ها و دغدغه و آمال بشر که از دیرباز در فرم‌های هنری مختلف مانند اپرا، موسیقی، تئاتر، سینما، شعر و نقاشی سرورده، دیده و اجرا شده است. همان‌طور که از نام این اپرا مشخص است، داستان این اپرا روایتی کلاسیک از شخصیتی به نام آدمی به‌عنوان نمادی از آدم ابوالبشر است که همواره با کشش‌های عشق و عقل در کشمکش و پیچ و تاب بوده و تمامی زندگی‌اش در نسل‌های مختلف را حاصل این جذب و کشش میان عقل و عشق گذرانده است. اشعار و داستان با نغمی به هیبوط آدم بر روی زمین آغاز می‌شود و اصالتی از عشق که آدمی اول بار از دامن مادر به عاریت می‌برد و همان‌جا عشقش را در ناب‌ترین حالت خود تجربه می‌کند. مادر در نمادی اسطوره‌ای از وجودی لایتناهی، نامیرا و زاینده که عاشق فرزند و مخلوق خود است و او را از دل و روح خود متولد می‌سازد، شمایی اساطیری از خداوند است و از همین روی عشقش به مادر، عشقی اساطیری و ناب و باصالت است که در همه جسای دنیا و در ادوار مختلف تاریخ از آن یاد شده است. این بخش تحت‌عنوان لالایی، عشقش مادر به تولد آدمی می‌پردازد که بیشتر با تکیه بر فرم‌های نمایشی روایت می‌شسود و موسیقی نیز در خدمت این روایت تصویری و فرمالیستی از تعبیر خداگونه عشق مادری شکل می‌گیرد.

بخش‌های بعدی تحت عناوین: کودکی، آدمی و عشقش کودکان و نیز مادر بزرگ و نوجوانی همچنان شکلی روایت‌گونه دارند و از تجربه زندگی و تجربه اشکال عاشقانه مختلف سخن می‌گوید. در بخش پنجم که ورود عقل نام دارد، موسیقی به جهت حضور خواننده‌ای دیگر و ترکیب الحان با یکدیگر که تنوع صدایی را گسترده‌تر و زیباتر می‌کند قدرت و اثرگذاری بیشتری پیدا می‌کند و به نوعی نقطه عطفی در داستان نیز شکل می‌گیرد که تقابل اولیه عشق و عقل را به نمایش درمی‌آورد که همچنان در آن راوی اصلی آدمی است و مخاطب حاصل تجربه و مقابله احساسات و عواطف گوناگون درونی او را شاهد است.

در بخش ششم به نام جوانسی و بخش هفتم تحت عنوان راوی، عقل پسر ترکیب فرم‌های هنری نمایش با موسیقی به اوج خود می‌رسد تا در بخش بعدی که موسیقی گیلان نام دارد که سعی شده از ظرفیت نمایشی بازیگران؛ بازیگران فرم، صحنه و موسیقی در راستای همان روایت استفاده شود. عمق و عرض صحنه با حضور بازیگران فرم تماماً درگیر می‌شسود و موسیقی خوانندگی گیلانی‌های و بازیگر مقابلش روایت را به جهت نموده‌های عینی که در جهان هستی مخاطب برایش آشناسنت، ملموس‌تر و جذاب‌تر می‌کند.

در ادامه، روایت در بخش‌های دیگر تحت نام‌هایی همچون جدال، عشق آسمانی ترکیبی از عاشقانه و عارفانه‌های کهن ایرانی پیدا می‌کند که نگاه‌های به عارفانه‌های کلاسیک ایرانی را نشان می‌دهد. داستان‌هایی همچون پیر چنگی،



نگاهی به «اپرای عشق و عقل و آدمی» و حاشیه‌هایش

کار سخت نخستین تجربه‌ها

می‌رسد برای قضاوت در این‌باره لازم است کمی دقیق‌تر جلو برویم. اپرای «عشق و عقل و آدمی» از چند بخش تشکیل شده که تنها یکی از آنها به‌صورت از پیش ضبط‌شده آرایه می‌شود و دلیل عوامل اثر هم برای این کار منطقی به‌نظر می‌رسد. در این اجراها اجرای آواز (تک‌خوانی) پرواز‌های زنده است، اجرای ارکستر ایرانی به صورت زنده آرایه می‌شسود و گروه نمایش هم که هر شب به نقش‌آفرینی مشغول هستند. تنها بخشی که براساس اعلام عوامل اثر به صورت از پیش ضبط‌شده آرایه می‌شسود، اجرای ارکستر زهی غربی است که ظاهراً شرایط صدابرداری و البته محدودیت‌هایی که اجرای اثر در فضای باز ایجاد کرده، دلیل اصلی‌اش به حساب می‌آید. از نسوی دیگر با توجه به این‌که عوامل درگیر در به روی صحنه رفتن این اثر علاوه بر دو ارکستر

ایرانی و غربی و تک‌خوان، شامل گروه ۵۰ نفره بازیگر و بازیگردان می‌شود و کارگردان هم در این مسیر حضور فعالی دارد، به نظر می‌رسد هزینه تمام‌شده اجرا در فضای باز کاخ نیاوران بالا برود، بنابراین قیمت بلیت تا حدودی منطقی به‌نظر می‌رسد.

از این انتقادها که بگذریم به نظر می‌رسد تحلیل آنچه از سوی‌های و دژاکام در این روزها به روی صحنه رفته به‌عنوان اتفاقی کم‌تکرار حایز اهمیت است، چراکه می‌شسود با بررسی آنچه اتفاق افتاده راه را برای تکرار تجربه‌هایی از این دست هموار کرد.

این اپرای ایرانی در ۱۲ بخش متصل بهم و بدون تنفس اجرا می‌شسود که از ترکیب فرم‌های کلاسیک و مدرن تئاتری از اپرا گرفته تا تعزیه و سبک برشت در آن استفاده شده است تا درون

شیخ صنعان، عشق شمس و مولانا و شوریدگی و ایمان مولانا به شمس را و همچنین داستان عارفانه و سراسر ایمان و شوریدگی حلاج را کوس انا الحق او یادآور می‌شود.

اشعار با مدح و ستایش، پاکی سرشت عشق آدمی را در انتخابی سترگ میان عشق و عقل قرار می‌دهد و مردمان، قاضیان و زورگویان دوران که همیشه با عقلی تاریخی در پس زاندن نیروی عشق عمل کرده‌اند، در پس اشعار فهم می‌شوند. در پایان‌بندی اثر اپرا با اجسرای دو تصنیف در ستایش عشق با بهره‌گیری از فرم‌های فکر شده در حرکات بازیگران، ترکیب صحنه، نور و اجزای صحنه همه عناصر اپرا دست در دست هم می‌دهند تا روایتی را که اپرا از معنای عشق پیش برده است، تکمیل کنند. تصنیف پایانی با مطلع من پیام آورده‌ام مردم، ای مردمان عاشق شوید! بیانه‌ای است که در آن آدمی‌بی‌واسطه مخاطب را بیننده اثر مخاطب خود می‌سازد و آنچه تا در زندگی بدان دست یافته را در کف مخاطب قرار می‌دهد. مخاطب خود را آدمی داستان دانسته و در جدال عشق و عقل در صحنه‌ای که با شهادت آدمی در راه وصال یار و رسیدن به عشق گویی مخاطب روح نامیاری آدمی است، عشق را پیروز ابدی و ازلی گذر تاریخ بشر می‌داند و با آن‌که خلق و تاریخ به‌عنوان نماد عقلانیت ناگزیر آدمی در پس تاریخ نشان می‌دهد اصالت را به عشقش ناب می‌دهد، عشقی که همان ابتدای خلقت آدمی با او همراه بوده و در صحنه ابتدایی نیز اثر بردن این عشق نهانی از دامن مادر مشهود است. شاید بتوان گفت این اپرا می‌تواند به‌عنوان عنصری جذب‌کننده که از انگاره‌های نمایشی تئاتر بهره فراوان برده است، مخاطب جوان و کمتر با موسیقی ایرانی آشنا را جذب زیبایی‌ها و عمق موسیقی ایرانی کند و در این آشفتنگی روابط مدرن بشری که زاینده دلمشغولی‌های آدمی در تعجیل و شتاب‌زدگی زندگی مدرن است، اصالتی از عشق پاک و آسمانی را جلوه‌گر شود که در تاریخ عرفان و ادبیات منظوم ما بسیار از آن یاد شده است.

اپرای عشق و عقل و آدمی شکلی مدرن از تمامی داستان‌ها و تصانیف عاشقانه و عارفانه ایرانی است که مخاطب را مجال خوانش و مواجه با آن نیست و به این واسطه مخاطب جوان با آنچه ایران‌زمین از عشق تعبیر می‌کند، آشنا و عجین می‌شود.

سال‌هاست که بسیاری از منتقدان بیشتر ایرانی تا غربی موسیقی ایرانی را ساکن، یکنواخت و غیرقابل تصویرشدن و نمایشی‌شدن می‌دانند و شماایل اپرا را قالب موسیقی کلاسیک غرب می‌پذیرند. اما با روی صحنه آمدن این اپرا شاید بتوان ادعا کرد موسیقی ایرانی نه‌تنها سکون و ایستایی ندارد، بلکه یکی از تصویری‌ترین و نمایشی‌ترین موسیقی‌های جهان است که توانمان با روایت نمایشی‌اش می‌تواند منتقل‌کننده عواطف و احساسات مختلفی همچون: عشق، عدالت‌خواهی، خشم، شادی و معنویت باشد که قرن‌هاست آدمی را همراهی می‌کند و عشق و عقل آدمی در میان این عواطف گوناگون غوطه‌ور است.